



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رستا جامع علوم انسانی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در مساحه با مهندس جعفر علاقمندان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی وزارت آموزش و پرورش»



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

○ شما به عنوان یکی از مسئولین آموزش و پرورش کشور که سالیان متمادی است با نسل نوجوان و جوان کشور سروکار دارید، وضعیت تربیت دینی این نسل را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

● دو صورت‌بندی از این بحث می‌شود. اول این است که البته در عین حال که مخالفند، می‌توانند مستقل از همدیگر نیز مطرح شوند. یکی اینکه ما به عنوان نسلی که در گذشته تربیت شده‌ایم در مواجهه با نسل حاضر، دارای تفاوت‌هایی هستیم و داشتن یکسری توقعات از نسل جدید، در شرایطی که از لحاظ فرهنگی و موقعیتی با ما تفاوت زمانی دارند، کار بی‌هوده‌ای است. آیا معیارها و موازینی که ما برای تربیت دینی یک نسل عرضه می‌کنیم با معیارها و موازین نسل امروز یک نوع همخوانی دارند؟

بحث دیگر این است که آیا کارکردهای نظام اجتماعی و نهاد آموزش و پرورش برای تربیت نسل جدید را متناسب با ارزشها و آرمانهای برخاسته از دین می‌دانیم یا نه و آیا از این کارکردها راضی هستیم یا خیر؟

این دو صورت‌بندی گرچه با هم ارتباط داشته و از هم مستقل نیستند، اما مستقلاً هم جای بحث دارند. بحث اول این است که ما چه نسلی را با چه خصایص و معیارهایی دینی می‌دانیم؟ به عنوان مثال آیا ما گروهی که مقید به همه اصول دینی بوده و هر معیاری را که عرضه می‌شود بی‌چون و چرا می‌پذیرند را واجد این ارزش می‌دانیم؟ یا مثلاً اگر افراد از لحاظ اخلاقی مقید باشند یعنی آنچه را که دین امر کرده اعمال نموده و آنچه را که نهی کرده انجام نمی‌دهند آیا باز هم با ما چالش فکری خواهند داشت؟ در این

جا نیز دو موضع‌گیری در مقابل اینها هست؛ یک دسته اینها را در صورتبندی یک نسل تربیت یافته واجد اخلاق معرفی می‌کنند و یک دسته هم اینها را بیرون از این دایره قرار می‌دهند، به عبارتی دین در این دایره یک نقطه مرکزی و نیز یک حاشیه دارد. گاهی هم یک قدم جلوتر می‌رویم، بعضی‌ها تکالیف دینی را که باید انجام بدهند انجام نمی‌دهند و گاهی بعضی از محرمات را هم انجام می‌دهند یعنی واجد همه ویژگیهای رفتاری دین نشده‌اند و ما نمی‌دانیم این نسل در دایره تربیت دینی قرار گرفته یا قرار نگرفته‌اند. یک حاشیه آخر هم وجود دارد که بعضی اصول مسلم دین را رد می‌کنند یعنی احساسشان نسبت به دین پرورده نشده است و نسبت به موضوعات دینی واکنش مثبت ندارند و نوعی مقاومت نشان می‌دهند. به نظر من هر کدام از موضوعاتی که ما نسبت به آن صورتبندی می‌کنیم موضوعات مرتبط و متفاوتی هستند. گاهی، به قول مقام معظم رهبری، بعضی آنچنان فضای دینی جامعه را تاریک می‌کنند که گویا اصلاً دین در جامعه وجود ندارد، به صرف اینکه مثلاً فلان دختر یا پسر جوان رفتارهایی را دارند که مورد پسند ما نبوده و یا اینکه با موازین ما احتمالاً تعارض دارد، آنها را از قلمرو دین خارج کرده و بعد تعمیم می‌دهند به کل جامعه و می‌گویند جامعه صورت غیر دینی گرفته است. گاهی هم یک قدم جلوتر می‌گذارند و آن را تبدیل به یک موضوع سیاسی می‌کنند و می‌گویند: نسل جدید با دین بیگانه است! و از دین خوشش نمی‌آید! و بخاطر همین هم دین را طرد کرده است! این صورتبندی سیاه و سفید همیشه موجب انحراف ماست. اصل موضوع تربیت، سیاه و سفید بردار نیست. شما در تربیت، یک طیفی از افراد مختلف که انگیزه‌ها و رفتارهای متفاوتی را عرضه می‌کنند دارید که البته بعضی رفتارهایشان با خواسته‌های ما تطبیق می‌کند و بعضی نمی‌کند. این صورتبندی وقتی که موضوع ما، تربیت باشد، در واقع مواجهه ما با مخاطب‌های مختلفی است که در رفتارهایی که از خودشان بروز می‌دهند انگیزه‌های مختلفی دارند، از این رو روش و برنامه تربیتی ما برای افراد مختلف نمی‌تواند واحد و یکسان باشد. ما به این دلیل که به دنبال ساده کردن صورت مسئله هستیم، همیشه در صورتبندی‌های خود قالب‌هایی را به وجود می‌آوریم که بتواند یک جمع خیلی بزرگ را زیر پوشش بگیرد، در حالیکه در موضوع تربیت، تربیت به عدد انفس و خلائق متکثر و متنوع است؛ یعنی یک کسی با یک تذکر بیدار می‌شود و دیگری با یک نصیحت! یک کسی با دیدن یک عمل بیدار می‌شود،

یک کسی با مواجه شدن با یک حادثه بیدار می شود و... چنین مواردی در تاریخ اسلام و در زمان خود پیامبر (ﷺ) هم وجود داشته است. گاهی کسی با صرف یک نگاه به پیامبر (ﷺ) مسلمان می شده است، گاهی پیامبر (ﷺ) به یک کسی تذکر می داده و او مسلمان می شده و... افراد متفاوت اند و از این رو صورت بندی تربیت و نسبت آن با دین، یک صورت بندی کاملاً متکثر است، یعنی افراد با یک روش در مسیر تربیت قرار نمی گیرند. البته چون ما یک آموزش و پرورشی داریم که می خواهد بیست میلیون یا هیجده میلیون دانش آموز را با یک روش تربیت کند، در نتیجه صورت بندی آنها را با یک طبقه بندی انجام می دهد، آنها را در یک مدرسه وارد می کند و در مدرسه هم آنها را وارد یک کلاس می کند و داخل این کلاس یک موضوع را به عنوان دین مطرح می کند در حالیکه نسبت افراد با این موضوعات کاملاً متفاوت است. به عبارتی ما می خواهیم یک طریق واحد را به همه افراد تعمیم بدهیم، طبیعی است نتیجه آن این خواهد بود که با خواسته ها و انگیزه های مخاطبان متفاوتی که داریم تطبیق نمی کند؛ گاهی تکراری می شود، گاهی به مذاق یکی خوب و شیرین می آید و به مذاق دیگری خوب و شیرین نمی آید. لذا این دامنه ای که الآن صورت بندی می کنیم می توانیم نسبت به این بگویم چه گروه هایی از جوانان ما کدام بخش از اعتقاداتشان دچار یک تزلزل یا آسیب است، اما نمی توانیم به طور کلی بگویم که آیا ما می توانیم این نسل را تربیت دینی یافته بدانیم. تربیت دینی در اینجا به معنای اعم کلمه است. از این نظر می توان چند گروه و دسته را تصور کرد. گروهی کاملاً مراعات کننده اند، گروهی بعضی از امور را انجام می دهند و بعضی را انجام نمی دهند، گروه سوم کسانی هستند که احساس دینی دارند ولی این احساس در آنها غلبه رفتاری پیدا نکرده است و بالاخره گروهی به کلی منکر هستند. بنده فکر می کنم که ما در جامعه، نسلی را که منکر مسلمات دین باشند نداریم، حتی در بین افرادی که در داخل دین اسلام نیز وارد نشده اند، یعنی اقلیتها نیز، چنین چیزی دیده نمی شود. ما این صورت بندی را داریم. این جامعه یک جامعه موحد است و می شود از سر وحدانیت خدا با این جامعه سخن گفت، ولی اینکه ما چگونه این سخن را بگویم جای بحث دارد. ما باید در این خصوص، نحوه سخن گفتن با جامعه را تعریف کنیم.

○ به هر حال در آموزش و پرورش، قطعاً یک خروجی هایی ترسیم می شود و انتظار این

است که دانش آموز در پایان دوره متوسطه به این مرحله از رشد دینی برسد. آیا ما توانسته‌ایم به اهداف تربیت دینی که در آموزش و پرورش ترسیم شده و در قانون بر عهده آن گذاشته شده است، برسیم؟

● نه به آن معنا. چون اهداف، برخاسته از ایده‌های آرمانی ما هستند و در چالش‌های تغییرات اجتماعی اهداف و صورت‌بندی آن، خصوصاً اهداف تربیت دینی، عوض نمی‌شود ما نمی‌توانیم قائل به این باشیم که تربیت دینی مثل بقیه شئون مسائل اجتماعی، قالب زمان و مکان گرفته و در عرصه تحولات اجتماعی به تب و تاب می‌افتد و قائل به یک نوع پلورالیسم بشویم. من به این قائل نیستم؛ اگر چه صورت تفسیری از این موضوع می‌تواند عوض شود یعنی نوع اخلاق و واکنشهای اخلاقی که ما در عرصه زندگی اجتماعی نشان می‌دهیم شکل‌های خودش را عوض می‌کند ولی ماهیت اخلاقی یک رفتار چندان نمی‌تواند عوض شود؛ مثلاً نمی‌توانیم بگوئیم یک روز راستگویی را پسندیده می‌دانیم و روز دیگر نمی‌دانیم، اگر چه در زندگی اجتماعی فعلی، متأسفانه این آسیب را به این شکل می‌بینیم که مثلاً زرنگ کسی است که بیشتر می‌تواند از پل حوادث به هر ترفند و هر کلکی بگذرد و متأسفانه نظام اجتماعی ما این امر ضد ارزش را تبدیل به یک نوع هنجار کرده است. بنده غرضم این نیست که به عدد انفس و خلالتق راه‌های تربیتی وجود دارد. من غرضم این است که چون افراد متفاوت‌اند و این مخاطبین در خانواده‌های کاملاً متفاوتی به دنیا آمده‌اند (که صورت‌بندی خانواده‌های ایران هم قابل تغییر است)، لذا با مسائل متکثر و متنوعی روبرو هستیم. شما وقتی با این جامعه روبرو می‌شوید، در واقع با یک پیام دینی نیست که می‌توانید آن را عوض کنید، یعنی یک دانش‌آموز اگر صدای خوبی دارد ولی دچار یک کژی اخلاقی است ما چطور می‌توانیم به این صدای خوب و این قوتی که این دانش‌آموز دارد، خودمان را پیوند بزینم تا بتوانیم او را در عرصه مسائل دینی وارد کنیم؟ یعنی احساس دینی را اول برای او لذت بخش کنیم. بنده گمانم این است که آن چیزی که عرض کردیم در مورد احساس دینی، صورت‌بندی سیاه و سفید نداریم؛ یک طیف از احساسات دینی داریم. احساس دینی در جوان ایرانی وجود دارد؛ هیچکس آن را نفی نمی‌کند. متأسفانه ما از این احساس دینی و ظرفیت‌های اجتماعی که در کنار آن هست برای پرورش اخلاقی سودی نمی‌بریم. استعدادهایی هم داریم مانند عاشورا، چه کسی از شجاعت حضرت عباس به

وجد نمی آید و کدام جوان هست که وقتی عاشورا می شود احساس دینی اش غلبه نکند؟ و با هر رفتار دیگری که گاهی با دین هم مناسبت ندارد او را به صحنه عاشورا و امام حسین (علیه السلام) و زندگی کربلائی نکشانند؟! این یک فرصت و یک ظرفیت است ولی ما از این احساس چقدر استفاده کرده ایم؟! ما در رویکرد عاشورا بیشتر از آنچه که به چرائی و چگونگی این خاندان پردازیم، آمده ایم حوادث روز عاشورا را ترسیم کرده ایم! چقدر از فضائل اخلاقی و نوع برخورد امام حسین (علیه السلام) با دشمن و نوع برخورد ایشان با اصحاب و تربیت اخلاقی اصحاب و فرزندان ایشان سخن گفته ایم؟ چقدر اینها گفته شده است؟ ببینید ما فضا داریم، احساس هم داریم، وقتی آن فضائل هم گفته می شود همه سر تمکین فرود می آورند ولی ما چقدر از این مسئله استفاده کرده و می کنیم؟

○ به نظر شما علل این که ما نتوانسته ایم در تربیت دینی نسل نوجوان آنچه که باید و شاید موفق باشیم چیست؟ چه مقدار از این علل به حوزه ستادی آموزش و پرورش مربوط می شود و چه مقدار به حوزه صنفی آن؟

● ما وقتی از تربیت دینی صحبت می کنیم، قبل از آن باید از تربیت و ماهیت آن صحبت کنیم تا بتوانیم به فضای تربیت دینی وارد شویم. ببینید ما یک کشوری داریم و یک نظام آموزش و پرورش - که من بهتر می بینم از واژه نظام تعلیم و تربیت استفاده نکنم چون اعتقاد دارم ما هنوز نظام تعلیم و تربیت نداریم، بلکه یک دستگاه مدنی داریم به عنوان نظام آموزش و پرورش داریم که دارای یک صورت ساختاری برای تحولاتی که در حکومت یا در دولت می خواهند ایجاد کنند، است. نکته دوم این است که باید این دستگاه مدنی را شناخت و فهمید که چه پدیده ای است؟ ما باید این آموزش و پرورش را بشناسیم. آیا این آموزش و پرورش جزء پدیده های دنیای مدرن است یا جزو پدیده های ماقبل مدرن؟ اعتقاد من این است که صورت و کارکرد آموزش و پرورش موجود، صورت و کارکرد آموزش و پرورش دنیای پس از انقلاب صنعتی است، نه به این معنا که ما قبل از انقلاب صنعتی در این کشور آموزش و پرورش نداشته ایم؛ خیر، ما تعلیم و تربیت داشته ایم، اتفاقاً فضای تعلیم و تربیت و امکانات آن را نیز داشته ایم ولی به معنای مدرن آن یعنی بصورت نهادمند برای توسعه اجتماعی، نداشته ایم. در آن زمان خانواده یک تشخیص و نقشی در تعلیم و تربیت داشته و مدرسه و خانه با هم مرتبط بوده اند. البته

مدرسه فراگیر نبود و سوادآموزی در دنیای مدرن جایگزین بحث تعلیم و تربیت به معنای فراگیر آن شده و کشور ما دچار یک بدفهمی هم گردید. اینکه من می‌گویم اول شما باید از ماهیت تعلیم و تربیت سخن بگویید تا بعد وارد تربیت دینی شوید، به این معناست که وقتی می‌گوییم دستگاه آموزش و پرورش، داریم راجع به تعلیم و تربیت سخن می‌گوییم یا راجع به آموزش و پرورش؟ و وقتی که شما تعلیم و تربیت را صورت‌بندی می‌کنید، آیا از تربیتی که در مدرسه اتفاق می‌افتد سخن می‌گویید یا از تعلیم و تربیتی که مجموعه نهاد اجتماعی به عنوان خروجی بیرون می‌دهد؟ اگر به عنوان خروجی مجموعه نهاد اجتماعی سخن می‌گویید، در آن صورت بنده اعتقاد دارم تعلیم و تربیت مفهومی همان است که مجموعه کارکرد نهاد اجتماعی، آن را مستقل از نهاد مدنی آموزش و پرورش در نظر نگرفته، بلکه همان نهادهایی که در این کار ذی‌مدخلند یعنی مجموعه فرهنگ، اعتقادات به اضافه خانواده، نهادهای مدنی، صدا و سیما، رسانه‌ها و انواع و اقسام موضوعات پیرامونی که دارند، می‌باشند. در این صورت وقتی که راجع به تعلیم و تربیت دینی صحبت می‌کنیم انگشت اشاره تنها متوجه یک چارچوب یا ساختار مدنی نمی‌شود. شما باید از تعلیم و تربیت دینی به مفهوم اعم کلمه که متصل به نظام اجتماعی است سخن بگویید. اگر شما آسیبی متوجه نسل جدید می‌بینید و این نسل را تربیت نایافته تلقی می‌نمائید، شما اول باید ببینید ثابت کنید که چه سهمی از این در مدرسه اتفاق می‌افتد و چه سهمی متوجه سایر نهادها است؟

به لحاظ این صورت‌بندی من آموزش و پرورش را به سه دوره تقسیم می‌کنم و به نظر من این سه دوره قابل تفکیک از یکدیگر است:

آموزش و پرورش به عنوان یک نهاد مدنی که اسمش دستگاه آموزش و پرورش کشور است نه تعلیم و تربیت. بنده از دوره‌ای که نظام مدرسه‌ای وارد کشور شده تا زمان انقلاب را، داخل این دوره اول می‌گذارم و اسمش را دوره «بی‌اعتباری» می‌گذارم؛ به این معنا که در این دوره نسبت این نهاد اجتماعی با بقیه زندگی اجتماعی یک نسبت مبهم است. اجتماع ما، خانواده ما، پدر و مادر ما، در عین حال که برای پیشرفت و توسعه فرزندش محتاج این نهاد است، اما احساس می‌کند که این نهاد برآورده‌کننده همه نیازهای او و صیانت‌کننده همه ارزشها، اعتقادات و فرهنگ او نیست. به همین دلیل هم است که در این دوره، بیشترین مدارس دینی بوجود می‌آید. پیدایش این مدارس دینی

دلیل این بوده که خانواده نردبان ترقی را نردبان علم می دانست، اما نگران سرنوشت فرزند خود بود و دنبال یک محیط امن بود و مدارس دینی می توانستند این محیط امن را سامان دهند. به همین جهت در نقاط مختلف کشور، مدارس دینی بوجود آمد و «روحانیت» در این مورد پیشتاز بود، اغلب این مدارس را یک روحانی روشنفکری که عرصه تحولات اجتماعی را فهمیده و درک کرده بود که دنیا در حال دگرگونی، نیازمند علم، نیازمند پیشرفت از طریق علم است و این معضل و آسیب اجتماعی را نیز فهمیده بود، تأسیس کرده اند. ایشان افراد مستعد را جمع کردند و گفتند که ما صیانت می کنیم از افراد مختلف مستعد و این مدارس همواره افراد مستعد را بکار گرفت؛ شما بروید خروجی این مدارس را نگاه کنید، بجز در مواردی که فعلاً نمی خواهم درباره آنها حرفی بزنم، خروجی آنها مجموعه افرادی بود که امروز از دین صیانت می کنند و مدیریت کشور را بر عهده دارند. بسیاری از آنها از همین مدارس فارغ التحصیل شده اند. حال چرا این خانواده ها دنبال این مدارس بودند؟ علت این بود که محیط مدارس موجود آن زمان در نظام اجتماعی را کاملاً صیانت شده نمی دانسته و آن را آسیب زا می دیدند. طبعاً برای صیانت بچه های خود سراغ مدرسه ای می رفتند که بتواند از بچه شان صیانت کند، یعنی بتواند با عقاید خانواده همگام باشد.

من بسیار سراغ دارم حتی خانواده هایی را که خیلی معتقد به مسایل مذهبی نیستند یا نبودند و تلاش می کردند که بچه هایشان را در این محیطها بگذارند، چون این محیط اسمش محیط امن بوده و نهایت تربیت دینی، همین بوجود آوردن امنیت بود. اساساً ایمان یعنی امنیت پیدا کردن جامعه، مدرسه و خانواده و تربیت ایمانی زمینه ساز این مهم بود. به هر حال بنده اسم این دوره را دوره بی اعتباری می گذارم. به اعتقاد من این دوره نسبت به دوره بعد بیشتر صیانت شده از آسیبها بود.

دوره بعد، دوره ای است که مدارس معتبر شد و آن پس انقلاب اسلامی است که بنده اسم آن دوره را دوره اعتبار می گذارم. دوره اعتبار یک فرصت برای ما بوجود آورد ولی یک تهدید بسیار سنگین هم آن را همراهی می کرد که البته ما آن تهدید را نفهمیدیم! خانواده ها گفتند خوب الحمدلله، نظام اجتماعی مان متحول شد. دستگاه تعلیم و تربیت کشور هم آموزش و پرورش شد. تعلیم و تربیت مساوی شد با آموزش و پرورش در حالیکه قبلاً مساوی نبود. به همین سبب تعلیم و تربیت بچه های شان را به مدرسه واگذار

کردند و به همین خاطر هم من اسم دیگر آن را «دوره واگذاری» می‌گذارم. شما امروز با بسیاری از خانواده‌هایی که بچه‌شان به سن شش سالگی می‌رسد مصاحبه انجام بدهید، می‌بینید که همه می‌گویند منتظر آن هستیم که مدرسه باز شود تا بچه‌ام را بگذارم مدرسه تا او را تربیت کنند. البته چنین برداشتی برای آموزش و پرورش، قوت است. امروز وقتی شما مردم را برای ساختن مدرسه دعوت می‌کنید می‌بینید داوطلبان بسیار بیشتر از قبل از انقلاب هستند، چرا؟ برای اینکه مدرسه معتبر است اما در دل این اعتبار یک آسیبی وجود داشت و آن این بود که خانواده می‌خواست تمام آسیبهایی را که در فضای اجتماعی به کودک تحمیل می‌شد، در مدرسه برطرف نمایند. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که خانواده چقدر در تعلیم و تربیت نقش دارد؟ آیا خانواده‌ایمان را با رویکرد پرورش فرزند به لحاظ علمی پرورش داده‌ایم؟ شکاف بین این دو نسل به چه لحاظ اتفاق می‌افتد؟ به این لحاظ که خانواده با فرزند خود نمی‌تواند سخن بگوید؟! ما امروز دچار خانواده ساکت هستیم و یک آسیب بزرگ داریم به عنوان «خانواده ساکت». این خانواده ساکت چگونه به وجود آمده است؟ وقتی کودک از ساعت ۸ صبح تا ساعت ۴ بعد از ظهر به مدرسه می‌رود و از ساعت ۴ پای تلویزیون و برنامه کودک و فیلم سینمایی و سریال و غیره می‌نشیند، در سکوت بوده و حقیقت این بچه‌ها هستند که به پدر و مادر می‌گویند ساکت باشید. یک موقعیت هم در این رسانه وجود دارد که پدر و مادرها به بچه‌ها می‌گویند ساکت! داریم تلویزیون نگاه می‌کنیم! ملاحظه می‌کنید که فضای تعاملی اصلاً وجود ندارد؛ رسانه ما فضای تعامل نیست. ما با یک خانواده‌ای روبرو هستیم که با کارکردهای تعلیم و تربیت اصلاً آشنا نیست و روش‌ها و فنون تعلیم و تربیت فرزند را نمی‌داند، چون ما به خانواده‌ها آموزش نداده‌ایم که بدانند. زیرا تنها وقتی خانواده‌های ما دچار آسیب می‌شوند به تعلیم و تربیت روی آورده و به مشاوره می‌پردازند. کدام خانواده را سراغ دارید که بیاید بگوید من در شرف تولد فرزندم هستم، لطفاً برای من کلاسی بگذارید که من بدانم فرزندم را چگونه باید تربیت کنم! فرضاً هم اگر او را یاری کردید مگر می‌تواند به سادگی عمل کند؟! مگر خانواده می‌تواند به سادگی دست از هنجارهای ناهمگون با ارزش‌ها و یا ناهنجاریها بردارد؟ من به یک دوستی که از تنبیه گله می‌کرد گفتم بروید یک کالبد شکافی کنید و ببینید چرا تنبیه در فضای ملی ما وجود دارد. نمی‌گویم در مدرسه تنبیه وجود دارد، مدرسه را از تنبیه نهی می‌کنند ولی خانواده همان

زمان که مدرسه را نهی می‌کند می‌بینید بچه در محیط خانه تنبیه می‌شود و چون ما تعلیم و تربیت را نمی‌شناسیم و ساده‌ترین راه را امتناع می‌دانیم، طبیعی است هر موضوعی که می‌تواند نوعی منع را بوجود بیاورد، نوعی حصار را بوجود بیاورد، نوعی تنبیه محسوب می‌شود. آیا وقتی ما از رفتار بچه هایمان ناراحت می‌شویم عقل‌مندانه می‌نشینیم و رفتارش را تجزیه و تحلیل می‌کنیم تا بدانیم او چرا این رفتار را انجام داده و بعد هم می‌رویم در یک نظام علمی مشاوره می‌کنیم یا اول واکنش تنبیهی نشان می‌دهیم؟! و وقتی موضوع به یک دور تسلسل منفی غیر قابل حل رسید آن وقت فریاد وانفسا بر می‌داریم که چه باید بکنیم! به هر حال، به اعتقاد من خانواده‌ها در حال حاضر تعلیم و تربیت فرزندشان را واگذار کرده‌اند و ما باید در نظام اجتماعی مان نسبت به تعلیم و تربیت یک بازسازی فکری بکنیم، قاعدتاً برای تربیت دینی هم همین کار را باید انجام دهیم.

○ آیا شما وضعیت امروز را هم دوره اعتبار می‌دانید؟!

● نخیر، ببینید امروزه یک راهکار جلوی پای ما وجود دارد و آن «دوره مشارکت» است؛ یعنی نهاد مدنی تعلیم و تربیت به اضافه نهاد خانواده باید به مشارکت قیام کنند، طبعاً بقیه نهادهای اجتماعی هم نمی‌توانند از این مهم جدا باشند. نمی‌شود کارکردهای مدرسه را از کارکردهای صدا و سیما جدا کرد. وقتی ما در روز درسی بدهیم که توهین به پدر و مادر جرم و ضد اخلاق است و در ارتباط با آن دهها حدیث بیاریم ولی بچه هنگام شب در تلویزیون می‌بیند که کودکی، پدر خود را به قتل می‌رساند، آنوقت شما چه پاسخی دارید که بدهید؟! در مقابل این تعارض چگونه می‌توانید قیام کنید؟

کودک کدام تصویر را زودتر می‌بیند؟ رفتار کلامی یا پیام تصویری را؟! وقتی که دانش‌آموز در محیط مدرسه به صداقت در گفتار دعوت می‌شود، اما در محیط اجتماعی که خرید می‌کند می‌بیند که صداقت براهتی زیر پا گذاشته می‌شود، یا مثلاً اگر دعوت به قانون می‌شود می‌بیند کسی موفق‌تر است که بتواند قوانین اجتماعی را پل بزند و از آنها رد شود و در صورت عبور از آن شخص زرنگی هم تلقی می‌شود، در آن صورت چه کاری از او ساخته است؟! لذا وقتی که ما از تربیت دینی صحبت می‌کنیم نمی‌توانیم از ماهیت تربیت چشم‌پوشیم. می‌دانید که ماهیت تربیت در یک نظامی که خاستگاه آموزش و پرورش است و آن را یک خاستگاه مدنی می‌داند برای توسعه نظام اجتماعی،

آن خاستگاه کاملاً علمی است. ما چقدر مداخله غیر علمی در موضوع تعلیم و تربیت داریم؟ چقدر ما با فضای روانی مخاطب، پیامهای تربیتی مان را تنظیم می‌کنیم؟ من خودم گاهی شخصاً بعضی از تحمیلیهایی که به بچه‌های دوره ابتدایی در بعضی از موضوعات می‌شود را دیده‌ام مثلاً در مدرسه‌ای دیدم که افتخار می‌کردند که بچه‌های پایه دوم اجباراً جزء سی‌ام قرآن را حفظ کرده‌اند.

چقدر از کارهای تربیتی ما با مبانی روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی همخوانی دارد؟

من اعتقاد دارم که موضوع خانواده در جمهوری اسلامی ایران فراموش شده است، در حالی که خانواده مهمترین نهاد مدنی برای تربیت کودکان است. لذا بعنوان یکی راهبر، تمام دستگاههای فرهنگی باید موضوع خانواده را جزء موضوعات محوریشان قرار بدهند. ما برای فضای خانواده چقدر تولید داریم؟! چقدر آموزش داریم؟! انجمن اولیاء و مربیان در مدرسه، یک نقطه‌چین متصل به وزیر است، مگر این طور نیست؟! یعنی کارکردی که از آن انتظار داریم مداخله و مشارکت نیست، بلکه یک نقطه‌چینی است که هر وقت ما دچار یک مسئله‌ای شدیم - که آن معضل هم معمولاً معضل مالی و اقتصادی است! - در آن صورت به سراغ خانواده برود. یکی از وظایف عمده آموزش و پرورش این است که خانواده‌ها را با رویکرد علمی تعلیم و تربیت آشنا کند و البته این یک امر تدریجی است. تا این مسئله، به عنوان یک مسئله جدی تلقی نشود ما نمی‌توانیم راه برون رفت را پیدا کنیم. اتفاقاً من در همین سازمان پژوهش از جمله برنامه‌هایی که ابلاغ کردم و از گروههای مختلف خواش کردم که در ارتباط با آن اقدام کنند، موضوع تربیت به همین معنا بود. ما اذعان می‌کنیم که کودکان مان نیاز دارند که کامپیوتر بدانند، زیرا در آینده به آن نیاز خواهند داشت، ولی چقدر همین کودکانی را که در آینده می‌خواهند پدر یا مادر شوند در مورد تربیت فرزندانشان که جزء نیازهای اساسی شان است، آشنا کرده‌ایم؟! چنین چیزی جزء برنامه‌های رسمی آموزش و پرورش نیست. لذا راه برون رفت از این مسئله این است که راهبردی در فضای فرهنگی بوجود بیاید که کانون خانواده و صیانت از خانواده جزء موضوعات اصلی آن قلمداد شود، در آن صورت است که صدا و سیما هم باید پیامهایی را که با رویکرد علمی می‌تواند خانواده را متحول کند، به آنها ارایه کند. همچنین آموزش و پرورش به عنوان یک رویکرد، باید تعلیم و

تربیت را جزء موضوعات خودش در نظر گرفته تا تربیت را یک نیاز حرفه‌ای و نیازی که باید مهارتش را پیدا کند تلقی نماید.

○ اجازه بدهید همچنان از دوره اعتبار سخن بگوییم، به نظر شما آیا آموزش و پرورش توانسته است به وظایفی که در خصوص تربیت دینی بر عهده دارد عمل نماید؟ چرا؟

● ما این معضل را در دو بخش باید بشناسیم: بخش اول وجه درونی آموزش و پرورش و بخش دوم وجه بیرونی آموزش و پرورش است. یعنی هم قوتها و فرصتهایی که داخل آموزش و پرورش بوده است و هم قوتها و فرصتهایی که در جامعه وجود داشته است و نیز، هم تهدیدهایی که در جامعه بوجود آمده است و هم تهدیدهایی که داخل آموزش و پرورش بوجود آمده است را باید در نظر بگیریم. نظام اجتماعی ما خواسته‌های متفاوتی دارد که شکل هنجار به خود گرفته است، اما الزاماً با ارزشها همسان نیست. لیکن هنجار است یعنی جامعه انجام می‌دهد و به صورت رفتار عمومی نظام اجتماعی ما درآمده است. به عنوان مثال اگر در یک ماه مانده به کنکور سراسری، در یک مدرسه‌ای دانش‌آموزان را برای یک اردوی دو سه روزه مذهبی دعوت کنند قوی‌ترین خانواده‌های ما حتی خانواده‌های مذهبی نسبت به این دعوت مقاومت می‌کنند، چرا؟ چون کارکردی که از مدرسه انتظار دارند کارکردی است که حول یک محور علمی شکل می‌گیرد که نامش علم است؛ یعنی یک خواستی دارند که آن خواست، اجتماعی شده است و همه آن را پذیرفته‌اند اما با ارزشهایی که ما به آن می‌اندیشیم همراه نیست. مدرسه مطلوب امروز کدام مدرسه است؟! خانواده‌ها برای ورود به کدام مدارس مسابقه می‌گذارند؟! آیا برای مدارس که امنیت و صیانت اجتماعی و اخلاقی بوجود می‌آورد یا نه برای ورود به مدارس که یک صندلی بیشتر برای کنکور دانشگاه‌ها فتح می‌کند؟! ببینید این از بیرون تحمیل می‌شود. یعنی وقتی می‌گوییم که درسهای ما طبقه‌بندی شده و ما در مدارس آنها را مثلاً منعطف می‌کنیم، این انعطاف یک راه خروج از این بحث است تا بچه‌ها بتوانند به تناسب فضای اجتماعی که در آن قرار گرفته‌اند، آنرا فراگیرند. مثلاً فضای اجتماعی تهران با فضای اجتماعی مثلاً گنبد یکی نیست و با فضای اجتماعی بسیاری از شهرهای دیگر هم متفاوت است منتهی ما یک برنامه درسی ثابت داریم که ابلاغ می‌کنیم تا همه همان را کلیشه کرده و به آن عمل

کنند، چون باز هم خواستیم صورت را تغییر دهیم، تعلیم را ساده کنیم، تربیت را ساده کنیم، لذا برنامه را کلیشه کرده‌ایم و به همه اجاره می‌دهیم، در حالی که نه مطابق ذائقه است و نه مطابق نیاز. یک کسی یک بخشی از برنامه را نیاز دارد و ممکن است کسی یک بخش دیگری از آن را نیاز نداشته باشد. به همین دلیل در آموزش و پرورش در این موضوع می‌آیند می‌گویند یک برنامه‌ریزی درسی داریم که همه به آن نیاز دارند و به تناسب انگیزه‌ها، خواستها، علائق و موضوعاتی از این قبیل باید تنظیم شود. می‌خواهم بگویم وقتی که شما بیرون را نگاه می‌کنید، بعنوان نظام اجتماعی، در شکل گرفتن نظام اجتماعی آموزش و پرورش نقش دارد و نمی‌توان گفت بی‌نقش است. اما اگر از اینطرف در درون آموزش و پرورش بخواهید کند و کاو بکنید که آیا برنامه‌های ما درست چیده شده است یا نقص دارد، باید گفت ما خودمان در داخل آموزش و پرورش دچار یک نوع شکاف هستیم، یک نوع شکافی که یک سمت آن جدا شدن دین از عرصه زندگی اجتماعی است؛ همان چیزی است که شما به آن می‌گویید جدائی دین از سیاست یا سکولاریسم. ما در آموزش و پرورش در برنامه‌ریزی دچار یک نوع تفکر سکولاریستی هستیم یعنی شکافتن، عرصه دین را از عرصه دنیا جدا کردن، عرصه تربیت دینی را از عرصه تربیت جدا کردن؛ یعنی انواع و اقسام شکافها، که یک بخش از این دچار همان نوع سکولاریسم می‌شود؛ مثلاً وقتی ما می‌خواهیم راجع به تربیت اجتماعی صحبت کنیم و این که این نظام اجتماعی توسعه یافته باید با چه عرصه‌های دیگری مرتبط شود، در آن صورت ما می‌آئیم و یک برنامه اجتماعی می‌نویسیم و می‌گوییم باید شما قوانین و مقررات را بدانید، بعد هم یک برنامه می‌نویسیم و اسمش را می‌گذاریم دینی و می‌گوئیم این هم متکفل امر آخرت شماست. عرصه دینداری را واگذار می‌کنیم به معلم دینی و بعد معلم ریاضی که اتفاقاً می‌تواند یک سهم شایسته‌ای در این مورد داشته باشد را جدا می‌کنیم. یعنی تا داخل مدرسه و کلاس می‌شویم نمی‌گوییم تربیت به ما هو تربیت یک مجموعه‌ای است که در هم تنیده است. صورت و کارکرد علمی را نمی‌توانیم بگوییم یک بخش آن علمی است، یک بخش آن تربیتی است، یک بخش آن اجتماعی و یک بخش غیر اجتماعی است، بلکه باید گفت این یک مجموعه‌ی در هم تنیده است. بنده رفتارها و آنچه را که به عنوان شخصیت از خودم بروز می‌دهم، در مواجهه با موضوعات مختلف پروریده می‌شود و سنگ می‌خورد ولی ما این عرصه‌ها را به این لحاظ که

آمده‌ایم گفته‌ایم ما دو ساعت دینی داریم و دو ساعت اجتماعی، موضوعات را دو وجهی کرده‌ایم.

○ همه از عدم تفکیک بین تربیت دینی و سایر فعالیت‌های آموزشی سخن می‌گویند، اما راهکارهای آن را ارایه نمی‌دهند! به نظر شما این راهکارها چیست؟

● من علت آن را عرض می‌کنم. این آموزش و پرورش زائیده دنیای مدرن است. این آموزش و پرورش به نهاد تبدیل شده، به یک علم به نام علم آموزش و پرورش پیوند خورده است. من از شما سؤال می‌کنم ما تا چه اندازه به علم آموزش و پرورش اهمیت می‌دهیم؟ چه اندازه دانشکده‌های علوم تربیتی ما در امر علم آموزش و پرورش توسعه یافته‌اند؟ خود آموزش عالی ما دچار یک نوع شکاف هست. دچار همین نوع مسئله است. ما وقتی از علم آموزش و پرورش صحبت می‌کنیم، مجموعه علوم را مد نظر داریم، چرا که آموزش و پرورش یک علم بین رشته‌ای است یعنی همه علوم شامل علوم اجتماعی، علوم عقلی، علوم جامعه‌شناسی، علوم تربیتی و علوم دینی را در هم می‌تند تا از آن علم آموزش و پرورش متولد شود. در حالی که ما وقتی از برنامه درسی صحبت می‌کنیم، آن را به حد پایین برنامه درسی که کتاب درسی است تنزل داده‌ایم. من وقتی به سازمان آمدم، اولین سؤالی که مطرح کردم این بود که گفتیم آیا شما وقتی می‌خواهید یک کتاب درسی بنویسید، یک نقشه از پیش تعیین شده دارید؟ و این امر مستلزم نقشه کاملاً شفاف است. این که شما مثلاً در حدود صد و چهل، پنجاه هدف برای آموزش و پرورش ترسیم می‌کنید، این در دنیا امر بی‌سابقه‌ای است، آموزش و پرورش در دنیا حداکثر ده، پانزده هدف بیشتر ندارد. خوب وقتی صد و پنجاه هدف دارید، تهیه یک نقشه برای تعیین و اجرای آنها نیز دشوار است. تازه وقتی هم می‌خواهیم نقشه تهیه کنیم می‌بینیم که راه تهیه نقشه را هم بلد نیستیم! وقتی آنچه که از برنامه درسی آشکار می‌شود و دیده می‌شود فقط کتاب درسی است و انتظار نیست که برنامه دیده شود، طبیعتاً مهارت معلم، روش معلم، روانشناسی، جامعه‌شناسی، محیط اجتماعی، ذائقه مخاطب و مخاطب‌شناسی هم مطرح نیست. پس می‌بینید که این چالش تنها در عرصه تربیت دینی نیست بلکه در امور دنیوی هم هست، در عرصه علم هم هست. راستی بچه‌های ما چقدر واجد مهارت‌های اجتماعی یعنی مهارت ارتباطی هستند؟ چقدر یادشان داده‌ایم؟

این چالش در همه عرصه‌های نظام اجتماعی ما وجود دارد. شما چرا آن را به مسئله دین اختصاص می‌دهید؟ شما می‌گویید در امر دین ناموفق بوده‌ایم، ولی مگر ما در امر دنیا واقعا موفق بوده‌ایم؟ آیا وقتی از توسعه حرف می‌زنیم خودمان می‌دانیم چه می‌خواهیم؟ ما گاهی می‌خواهیم چهار نعل راهی را برویم که غرب رفته است. در عرصه دنیا هم همین مسئله است؛ ما چقدر فرار مغزها داریم، چرا؟ اگر این مغز به این میهن وابسته شده باشد مگر می‌تواند فرار کند؟ میهن پرستی را هم توانسته‌ایم درونی کنیم.

بنابراین، عرصه دین و دنیا را تفکیک نکنید، عرصه تعلیم و تربیت را بکاوید. یافته من این است که ما در کارکرد عمومی تعلیم و تربیت ناموفق بوده‌ایم. البته در توسعه تعلیم و تربیت به مفهوم برخورداری اقشار مختلف موفق بوده‌ایم؛ در دوره اعتبار چون مردم متقاضی بوده‌اند، ما به گسترش مدارس دست زده‌ایم. در دوره بی‌اعتباری مردم متقاضی نبودند اما در دوره اعتبار که مردم واگذار کردند و در حقیقت مردم متقاضی شدند، ما یکصد و پنجاه هزار دیپلمه فاقد هرگونه مهارت‌های اولیه تعلیم و تربیت را استخدام کردیم و گفتیم کودکانمان را تربیت کنند. در این صورت شما از این نیروها چه خروجی‌ای انتظار دارید؟! از یک طرف تقاضای اجتماعی وجود داشت، از یک طرف دانشسرا و مراکز تربیت معلم را بوجود آوردیم تا دانش‌آموزان بتوانند با دیپلم و دو سال دانشسرا و دو یا سه سال آموزش ناقص بعنوان معلم به کلاس بروند. این تقاضای اجتماعی متراکم شده بود و ما مجبور بودیم توسعه کمی بدهیم. کار بزرگی هم کردیم. این را بدانید ما کار بزرگی کردیم اما هدف‌هایمان را شکار نکردیم. علتش چه بود؟ علتش این بود که در نظام اجتماعی، آموزش و پرورش، هنوز تبدیل به علم نشده بود. من از شما سؤال می‌کنم اگر امروز در یک روستایی دل شما درد بگیرد و به یک روستائی مراجعه کنید و بگوئید من دلم درد می‌کند، آیا او بلافاصله یک نسخه می‌پیچد و به دست شما می‌دهد و می‌گوید این را بخور خوب می‌شوی یا می‌گوید برو ده پایین، آنجا یک درمانگاه وجود دارد که یک دکتر دارد به آنجا مراجعه کن و شما می‌روی آن ده پایین، اما سی سال پیش اینطور نبود به هر که می‌گفتی دلم درد می‌کند می‌گفت شاه تره بخور، شاید این شاه تره شما را بدتر هم می‌کرد اما مردم تجویز می‌کردند. من به شما عرض می‌کنم در مورد تعلیم و تربیت ما در دوره شاه‌تره‌ای هستیم! البته این واقعیات به صورت دفعی متحول نمی‌شود! تعلیم و تربیت در جامعه دچار چند آسیب است: دچار بدفهمی است و نه نفهمی! خیلی

چیزها هست که تربیت نیست و ما آن را تربیت می‌دانیم تازه آن‌ها هم تبدیل به هنجار شده است. مثلاً کودکی که سرش را زیر می‌اندازد و آرام می‌رود و می‌آید، کودک تربیت شده‌ای به حساب می‌آید و مدرسه هم از او تعریف می‌کند و خانواده‌اش هم از او تعریف می‌کند ولی نمی‌داند کودکی که اینقدر کمروست، استعداد این را دارد که به سرعت دچار آسیب شود یعنی تربیت نشود. کودکی که در مقابل دیگران استدلال نمی‌کند، سؤال نمی‌کند این کودک خیلی با تربیتی است ولی کودکی که هر سخنی به او گفته شود، نمی‌پذیرد این کودک خیلی بی‌تربیتی است! تربیت بیش از آنچه دچار نفهمی باشد دچار بدفهمی است. تربیت دینی هم بیش از آنچه دچار نفهمی باشد دچار بدفهمی است.

نکته دوم اینکه راه حل تعلیم و تربیت، برخاسته از یک اصلی است که از نظر من آن اصل محوری است. تعلیم و تربیت چون موضوعش انسان است و انسان پیچیده است اولاً با شاخص علم باید به سراغ آن رفت، ثانیاً با شاخصه زمان باید آن را فهمید. در تعلیم و تربیت نمی‌توان انقلاب کرد بلکه اصلاح‌پذیر است؛ تعلیم و تربیت اساساً خصلت انقلاب کردن ندارد. از استثناهای تاریخ که بگذرید، مثلاً این که یک کافری به پیغمبر (ﷺ) مراجعه و با دیدن پیامبر (ﷺ) مسلمان شده از استثناهاست، البته من معتقدم که آن زمینه‌های نهادینه تعلیم و تربیت در او موجود بوده است، مگر می‌شود که اباذر دنبال پیغمبر (ﷺ) بگردد ولی تربیت نشده باشد؟ ولی در عمده موارد کار تدریجی است. به هر حال چون موضوع تعلیم و تربیت پیچیده است، لذا راه آن، علمی برخورد کردن است یعنی علم تعلیم و تربیت داشتن. علم تعلیم و تربیت دارای موضوع پیچیده‌ای است اما در کشور ما دچار ساده‌اندیشی شده است. غالباً علوم تربیتی نازل تلقی می‌شود، در این صورت آیا از دل این علوم تربیتی، انقلاب و اصلاح تعلیم و تربیت حاصل می‌آید؟!

نکته سوم اینکه تعلیم و تربیت به لحاظ اینکه پدیده‌ای بلند مدت است، متأسفانه با ساده‌اندیشی دچار تحولات ساختاری می‌شود. یعنی وقتی می‌خواهیم بگوییم برای تعلیم و تربیت کاری کرده‌ایم، راحت‌ترین کار این است که آن را با تحولات ساختاری مواجه کنیم! ما باید به هویت و ماهیت تربیت توجه کنیم. تعلیم و تربیت به این لحاظ نیازمند یک نقشه از پیش تعیین شده است؛ لذا ما باید بعضی از چیزها را منع کنیم و بعضی از چیزها را به جریان بیاوریم. شما در همین سازمان ما دقت کنید، ما یک زمانی

گفتیم که بدون راهنما نمی‌توانید کتاب تولید کنید باید راهنما قبلاً تصویب شده باشد یعنی شما نقشه از پیش تعیین شده داشته باشید و قبل از راهنما باید راهنمای دوره داشته باشید و قبل از راهنمای دوره باید راهنمای کل دوره‌ها را داشته باشید و قبل از راهنمای کل دوره‌ها باید یک برنامه ملی داشته باشید. این یک موضوع علمی است. ولی آیا ما اینها را داریم؟

○ مبنای تهیه کتابهای درسی دینی چیست؟ و از حوزه علمیه چه استفاده‌ای می‌شود؟

● مبنای طراحی کتابهای درسی دینی تهیه نقشه جامع کار بوده است. شما می‌توانید آن را در دسترس داشته باشید؛ در این باره ما جلسات متعددی داشته‌ایم، گروه‌های متعددی در این زمینه کار کرده‌اند، از روحانیت هم بوده‌اند. نه به این معنا که ما بگوییم که با یک جایی به عنوان نهاد رسمی بنام حوزه تماس داشته‌ایم، خیر حوزه به این معنا، هیچ وقت به این گونه سؤالات پاسخ نداده است، من سراغ حوزه هم رفته‌ام ولی همکاری مؤثر ندیده‌ام. به این دلیل که دو موضوع کاملاً متفاوت در اینجا وجود دارد؛ یکی اینکه حوزه هم دچار همان مسئله‌ای شده که آموزش و پرورش شده است. یعنی حوزه هم یک نهاد رسمی مدنی شده است. وجه دوم این است که واقعاً حوزه هم با موضوعات تعلیم و تربیت علمی آشنایی لازم و کافی ندارد.

○ راه حل چیست؟

● راه حل کاری است که شما دارید می‌کنید. راهی است که شما دارید می‌روید. باید آمد افرادی از حوزه را فرستاد تا در بهترین دانشگاه‌های علوم تربیتی دنیا تحصیل کنند و بعد در برنامه‌ریزی و تألیف کتابهای دینی به ما کمک کنند. من فکر می‌کنم باید یک حوزه بزرگتری به نام برنامه تعلیم و تربیت دینی، جدا از اینکه در کتاب دینی ظهور و تحقق آن چیست، باید داشته باشیم. در این زمینه هم قدمهایی را به قدر بضاعتمان برداشته‌ایم. اینکه می‌گویم به قدر بضاعتمان به خاطر همان چیزی است که عرض کردم، ما دچار آن شکاف هستیم؛ شکاف بین آموزش و پرورش به عنوان یک علم بین رشته‌ای و آموزش و پرورش به عنوان یک نهاد مدنی.

امروزه آموزش و پرورش در دنیا از موضوعات بسیار پیچیده‌ای است که مورد توجه

قرار دارد و گمان می‌کنم بیشترین تحقیقات از لحاظ موضوع در عرصه آموزش و پرورش امروز دنیا اتفاق می‌افتد و بیشترین تحقیقات به این حوزه اختصاص دارد، اما ما در همین عرصه و در عرصه تولید علم نیز برای آموزش و پرورش، ناکارآمد هستیم. راهکارهایی برای خروج از این وضعیت وجود دارد؛ باید از حوزه محدود شروع کرد و توانایی حرفه‌ای و عملیاتی را بالا برد. این که می‌گویم توانایی حرفه‌ای، عنایتی خاص به این مسئله داریم؛ بسیاری از اساتید در دانشگاه‌ها توانایی کمک حرفه‌ای به ما ندارند. البته می‌توان از مشورت آنان سود برد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی